

# تأثیر تفکر شریعتی بر جنبش مذهبی و چپ افغانستان

متن سخنرانی

لطیف پDRAM

در مراسم بیست و پنجمین سالگرد دکتر شریعتی در پاریس

دوستان عزیز، خانم ها، آقایان!

سخن گفتن در مجلسی که به خاطر بیست و پنجمین سال خاموشی دکتر علی شریعتی، اندیشمند و روشنفکر برجسته معاصر تدویر یافته است، موجب مسرت بنده است. همینجا می خواهم از دوستانی که چنین فرصتی را میسر ساخته اند سپاسگزاری کنم.

سال های دو دهه سی و چها خورشیدی در افغانستان، سال های شکل گیری احزاب اسلامی و گروهها و احزاب چپ مارکسیستی لنینیستی و مائوئیستی در افغانستان هستند. جوانان مسلمان اهل سنت که مشتاق تغییر و تحول در افغانستان بودند، آرمان های انقلابی خود را در جنبش اخوان المسلمین مصر، به ویژه آموزش های حسن البنا و سید قطب سراغ گرفتند. آنها یکه یا پروایی دین نداشتند یا از بیخ و بنیاد با دین مخالف بودند در احزاب و حرکت های لیبرال و احزاب مارکسیستی لنینیستی متشکل شدند. به سر انجام شماری دل در گروه " ستاره یاقوت کرملین " داشتند و عده دیگری حیرت زده " میدان آرامش آسمانی " بودند. جمال ناصری که اخوان المسلمین را در منگنه میفشرد نفرت و خشم اخوان المسلمین افغانستان را برانگیخته بود. چند جزوه تئوریک از گروه جزنی ظریفی و احمدزاده پویان و حمله های چریکی به کلانتری تبریز و پاسگاه های نظامی در سیاهکل (۱۳۴۹) و قلمک که در آن روزان و شبان ساکت، پژواک رعد آسائی داشت نیز الهام بخش چند سازمان چپ مستقل در افغانستان گردید. همه این گروهها و احزاب در دانشگاه کابل که به مرکز حرکت های سیالی تبدیل شده بود شبکه و هسته داشتند. به جز یک دوره کوتاه که گرایش های مختلف به صورت دموکراتیک در اتحادیه دانشجویان گرد هم آمدند، دگر به ندرت صدای یکدیگر را شنیدند. به زبان دیگر، نتوانستند سطح عالی از دیالوگ مدارا و تحمل رای و اندیشه مخالف را نمایش بدهند.

شیعیان افغانستان که عمدتاً از نظر اثنیکی "هزاره" هستند به علت سرکوب های خونین تاریخی، تبعیض قومی و مذهبی، کمتر مجال یافته بودند به درس و آموزش مدرن بپردازند. در نتیجه حزب سیاسی متشکل یا گروه روشنفکری دانشجویی متشکلی در این سال ها تشکیل ندادند، یعنی تفکر شیعی عقیم ماند یا به تعبیر دیگر شیعه اثنی عشری افغانستان هیچ خط فکری و سیاسی مهم یا متوسطی با توجه، یا بی توجه به مبانی اعتقادی ارزشی خود مطرح نکرد، نتوانست مطرح کند. مطالعه جدول گروهها و احزاب شیعه افغانستان نشان میدهد که قبل از سال ۱۳۵۸ خورشیدی حزب سیاسی شیعه در افغانستان وجود ندارد. بنا بر این، موقعی که از جنبش مذهبی در سال های دهه سی و چهل سخن می گوئیم مصداق و مجلایش احزاب و حرکت های اسلامی سنی افغانستان است و صد البته جنبش اخوان المسلمین در جلوه ها و نام های مختلف آن. در تمام این سال ها، یعنی تا آستانه کودتای داوودخان علیه رژیم سلطنتی در سال ۱۳۵۲ خورشیدی که خود نتیجه بحران سیاسی این سال ها بود، تنها چهره ای که در متن جامعه شیعه افغانستان درخشید شاعر و متفکر شیعی سید اسماعیل بلخی بود. سید اسماعیل بلخی در حوزه نجف درس خوانده بود ولی آموزش های او هم در بهترین حالت از یک سری تبلیغات فراتر نمی رفت. به زبان دیگر سید اسماعیل بلخی پروژه و سیستم فکری منسجمی پیشنهاد نکرد. سید اسماعیل مبلغ، چهره برجسته دیگر شیعی حتی المقدور مشغول تدریس فلسفه و کلام اسلامی بود. او هم گام مهمی در این جهت، ارائه پروژه سیاسی، برداشت و مظلومانه به دست عوامل شوروی بعد از کودتای روسی ۱۳۵۷ در زندان معروف "پلچرخی" کابل به جوخه اعدام سپرده شد.

به هر انجام، با این توضیحات کوتاه می خواهم این پرسش را مطرح کنم که در محیطی که محاط به تفکر سیاسی ایدئولوژیک سنی از یکسو و چپ مارکسیستی از سوی دیگر بود، به اضافه ضد ایرانی بودن و ضد فرهنگ فارسی بودن رژیم پشتون سالار افغانستان، اندیشمندی مثل دکتر شریعتی که شیعه مذهب است و "شیعه یک حزب تمام" را می نویسد و "فاطمه فاطمه است" را و "علی حقیقتی بر گونه اساطیر" را، چگونه توانسته است دیوار آهنین تعصب را بگشاید و در این میان، بر دو جریان سیاسی روشنفکری (مذهبی و چپ)، اثر بگذارد؟

حملات تئوریک و اندیشمندانه شریعتی بر ساختار متحجر روحانیت از یکسو و سرمایه داری غیر تولیدی از سوی دیگر، و قدرت سیاسی که پا به میان می گذارد تا این مثلث زر و زور و تزویر را تکمیل کند، آنچه خود، تیغ و طلا و تسبیح و یا قارون و فرعون و بلعم باعور نیز می نامد، در کوران گسترش حرکت های جمعی و گاه مسلحانه و چریکی ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ به جدیت مورد توجه جریان های روشنفکری افغانستان واقع شد. شریعتی به عنوان یک متفکر پیشرو مسلمان، پیوسته دغدغه دین داشت اما شگفتی انگیز

این است که در جریان این سالهایی که من از آن سخن می گویم این دینداران و جنبش مذهبی نبود که شریعتی را در افغانستان مطرح کرد. آثار شریعتی از هر راهی که رسید، بوسیله چپ مستقل افغانستان مورد توجه قرار گرفت. آثار شریعتی بر خلاف معمول چه در آستانه کودتای روسی سال ۱۳۵۷، و چه بعد از آن، دست کم در میان حلقه‌های بالایی "سازمان انقلابی زحمتکش‌ان افغانستان" و "سازمان فدائی" که هر دو مارکسیست لنینیست بودند با دلگرمی و جدیت خوانده میشد. به نظر من، زبان شریعتی که مجلای روح فورانی، ایثار و جان باختگی مخلصانه شریعتی برای آزادی و انسانیت بود، زمینه نفوذ افکار او را در میان جوانان اندیشمند افغانستان هموار کرد. با توجه به زبانی بسیار پر شکوه، درخشان و متعالی شریعتی که بخشی از تجربه معنوی شریعتی بود و نقشی که این زبان در جهت تعمیق افکار او ایفا میکرد، می توان گفت این زبان تاثیر کارسازتر از آن دارد که مرتضی مطهری به سادگی و با دادن نمره "ده" از کنار آن می گذرند. فکر می کنم جای مطالعه مستقلانه زبان شریعتی، سبک و روش بیان او، به عنوان یک بخش مهم و جدائی ناپذیر از کل شخصیت فکری شریعتی هنوز خالی است. روح عرفانی شریعتی تنها از لابلای این زبان قابل فهم است. جایی از شریعتی خواننده ام که اثر بزرگی وجود ندارد که غمناک نباشد، هر چند هر چه غمناک است قاعدتا اثر بزرگ نیست (نقل به مضمون). زبان شریعتی کمک می کرد نسبت به اعتقاد او، آنچه خود "عرفان"، "برابری"، "آزادی" می نامید سو تفاهم ایجاد نشود. تصادفی نیست که "کویر" شریعتی را بیشتر و مشتاقانه تر از آثار اجتماعی او می خواندند. آنها یکه آماده شهادت در جهت آرمان های خود هستند، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، ناخودآگاه با روح شریعتی ای که می خواست در اعماق اقیانوس ها بمیرد، احساس همدلی و یگانگی می کردند. اشاره های مکرر او به عین القضاة (برادرش عین القضاة) و ابوالعلا و مولوی و اقبال گواه آن عنصر بیان ناشدنی است که در همه جان های مشتاق و شیدا به نحوی از انحا وجود دارد. در میان این همه روانشناس و روانکاو چرا به یونگ دل بسته است؟ چرا از آخرین روزهای یونگ سخن می گوید؟ "در فرار به تاریخ" تنها به این ها بر می گردد. به این ها می اندیشد.

زبان شریعتی، او را چنان بیان کرد که در افغانستان فراتر از بحث های شیعه و سنی و تاجیک و پشتون و ترک و بلوچ نگاهش کردند. مارکسیست ها او را ناقد سرمایه داری قبول کردند و مسلمانان سنی، او را منتقد دگم ها و عقب ماندگی های مذهبی. یکی از بزرگترین و اندیشمندترین مارکسیست های افغانستان مقاله کوتاه "بازگشت" خود را تحت تاثیر شریعتی در روزنامه "بغلان" Baglan، نوشت که انعکاس گسترده ای در محافل چپ افغانستان داشت. من فکر نمی کنم روشنفکر جدی، چه چپ کمونیست و چه مسلمان در افغانستان وجود داشته باشد و شریعتی را نخوانده باشد یا با شماری از مهمترین آثار او آشنا نباشد. شاید بتوان از برخی جهات سید قطب را با شریعتی مقایسه کرد. ولی باز با قطعیت می

توان گفت که سید قطب در مقایسه با شریعتی بسیار مخدود است. سید قطب تنها در محافل اخوان المسلمین خوانده می شود، در حالیکه شریعتی چهره محبوب برای طیف های مختلف روشنفکری افغانستان است.

بعد از کودتای روسی ۱۳۵۷ و گسترش جنگ و جهاد و مقاومت علیه نیروهای شوروی و دولت تحت الحمايه آن، شریعتی با جدیت و قوت بیشتر در میان جریان های مذهبی و چپ مطرح شد. در سال ۱۳۶۷، که من در پایگاه کوهستانی فرمانده احمدشاه مسعود، قهرمان ملی افغانستان، در "فرخار" به سر می بردم (منطقه ای در ولایت تخار)، آثار شریعتی به ویژه درس های اسلام شناسی مشهد برای مجاهدین تدریس میشد. جالب این است که از بس همه با نام او آشنا بودند کسی نمی گفت علی شریعتی، هنگام صحبت درباره او، آثار او یا استفاده نقل قولی از او، می گفتند: به قول دکتر. چقدر باید بحث شده باشد، چقدر آشنایی باید وجود داشته باشد که میان صدها دکتر، یک چنین اشاره ای به زرف بفهماند که منظور علی شریعتی ست. مشخصا جوانان زیادی را در این پایگاه می شناختم که "دکتر شناس" بودند و جمله های بلندی از آثار او را از بر داشتند. می توانم اسم بیرم: دکتر مهدی، هاشمی، سید حسن، احمد شاه، همایون عینی، و بسیار دیگر.

بعد از سال ۱۳۵۷ بود که شریعتی مورد توجه جوانان آزادی خواه و مسلمانان شیعه افغانستان قرار گرفت. ولی رشد اندیشه های دکتر در این جامعه سریع و یگانه بود. چون به هر حال، مخاطب الفت درونی بیشتری نشان میداد. در این سالها بود که بر احزاب و گروهها و تشکیلات شیعی افغانستان اثر گذارد و حتی گروهها و احزابی مثل "نصر"، "مستضعفین" (احزاب روشنفکر شیعه) تحت تاثیر افکار شریعتی شکل گرفتند. از این جهت شریعتی نقش معلمی خود را در تقویت این حرکت ها نیز ایفا کرد و ای چه بسا باعث تلطیف آنها از خشونت و تحجر به نفع احیا و اصلاح فکر دینی مدرن گردید.

بعد از فروپاشی شوروی و پرسش های نظری جدی که کمونیسم با آن مواجه شد، بسیاری از روشنفکران چپ افغانستان که نقد و نظرها و پاسخ های دیگری در اختیار نداشتند به آثار شریعتی رجوع کردند چون به هر حال می خواستند علیه ستم و استثمار مبارزه کنند. ولی خوب، ایمان قبلی خود را از دست داده بودند و در آن می خواستند اسلحه دیگری در اختیار داشته باشند. در شریعتی چنین اسلحه فکری را پیدا می کردند. به هر حال به شریعتی رجوع کردند و بار دیگر مطالعه آثار شریعتی معرف ملی بودن، مستقل بودن، و در عین حال حفظ ارزش های قبلی مثبت، مدرن بودن و ضد سرمایه داری بودن تلقی شد. من می توانم لیست طولانی از مارکسیست لنینیست هایی را ارائه بکنم که به کلی تحت تاثیر افکار

شریعتی از مارکسیسم بریدند و به همان اسلامی مراجعه کردند که شریعتی پیشنهاد می کرد یا تصویری یا تعریفی از آن داده بود.

به روی هم رفته، قصد من از این سخنرانی مختصر، تأیید و یا رد هیچ فکر و اندیشه یا ارزش گذاری و نفی ارزش ها نیست. خواستم به همین مناسبت جریانی را که اتفاق افتاده بود، با درکی که از آن داشتم، بیان کنم. شریعتی از "انسان کامل" و "انسان تمام" سخن گفته است. نمیدانم خودش یک از این اسم ها را می پذیرفت یا نمی پذیرفت. اما برای من شریعتی یک انسان بود در عالیترین تعریف آن. شریعتی بزرگ بود و دریغ که این غریب فی اللوطان، مثل برادرش عین القضاة، در سالهای جوانی خاموش شد.